

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنِ يُحَادِدِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَأَنْ لَّهُ نَارٌ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳) يَخْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَّا تَخْذَرُونَ (۶۴) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّٰهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

بحث توکل و تقدیر

سؤال: در باب روایاتی که در پایان جلسه گذشته درباره توکل و تقدیر نقل کردید، که گاهی حضرت علی بدون زره به جنگ می‌رفتند، به نظرم نمی‌شود و نباید به این روحیه توصیه کرد. همین زره پوشیدن شجاعت می‌آورد.

جواب: ببینید ما به کارهای غیر عقلایی نمی‌خواهیم توصیه کنیم. علمای بزرگ ما هم از این کارها نمی‌کرده‌اند. منتهای مراتب تماماً در **چارچوب معادلات** حرکت کردن هم چندان درست نیست. ببینید این روایت را شما چه‌طور توجیه می‌کنید که فرموده‌اند: **الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ**؛ در تدبیر کردن **هلاکت** است. ببینید ماها یک جوری راجع به عالم فکر می‌کنیم انگار که یک موجود رها هستیم، دنیا هم هیچ برنامه‌ای ندارد، و او باید برای دنیا برنامه بریزد! بعد این برنامه خودش را توی معادلات قرار می‌دهد. این‌ها مال عدم **باور غیب** است؛ مثلاً وقتی می‌گویند: شما ازدواج بکن، خدا روزی‌ات را می‌دهد. کسی که این را که باور ندارد، می‌نشیند حقوقش را حساب می‌کند، بعد ضرب و تقسیم‌هایش را هم می‌کند و می‌بیند که مثلاً نه، نمی‌شود این طوری زندگی تشکیل داد. بعد با این با این دست روایات برخورد شاعرانه می‌کند، که مثلاً آدم در زندگی به این جور اشعار

احتیاج دارد!، ببینید این نوع از تفکر آدم را زمین گیر می کند، اما این که شما بدانید به هر جهت تقدیر این عالم دست شما نیست. مگر اساساً چقدر از پارامترهای این دنیا برای ما قابل فهم است؟ مهم این است که آن جایی که گفته اند راه بیفت راه بیفت دیگر! شما چه کار داری که خدا از کدام ناحیه رزق می دهد؟ به ما مربوط نیست که خدا چه آدم هایی را قرار است توی مسیر ما قرار بدهد؟

اعتماد به معادلات الهی

این که در آیه سوره اسراء داریم که شما اهل قرآن باش، دیگر شما چکار داری؟ **وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا** (۴۵)؛ شما قرآنت را بخوان. اهل قرآن که باشی یک حجاب های نامرئی خدا قرار می دهد بین تو و آن هایی که ایمان به آخرت ندارند. شما کارت را بکن. شما مطمئن باش ترتیب عالم این است که ما را با یک سری آدم گره می زند، شما کار خودت را بکن، بگذار خدا هم کار خودش را بکند. کسی که بچه داشته باشد، این را می فهمد؛ کل معادلاتی که بچه می تواند در نظر بگیرد برای زندگی اش چهار پنج تا بیشتر نیست. پدر و مادر پانصد ششصد تا معادله می دانند که می شود در زندگی رقم زد! بعد هی این بچه تلاش می کند که با همان چهار پنج تا معادله، چوب لای چرخ والدین بگذارد تا خودش برنامه بریزد. خب اگر بچه به علم و حکمت والدین ایمان دارد باید همان چهار پنج تا کار وظیفه اش را انجام بدهد. بیشتر از این نمی خواهد فکر کنید شما.

درست است که این اعتقاد به این که شما تقدیرهای رقم خورده دارید، می تواند یک آفت داشته باشد و آن تفکر جبری است، حال آن که ما قائل به اختیار هستیم، اما هزار تا مزیت هم دارد.

تاکتیک های خداوند برای جلب اعتماد بندگان

از این طرف دارد که کاری که کردی تقصیر خودت بود: **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ (آل عمران: ۱۵۲) و بعد می گوید: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ (آل عمران: ۱۶۵)؛** زیر سر خودتان بود خودتان رها کردید و الا وعده ما صدق بود، منتها برای این که آدم توی این عالم بتواند این تسکین لازم را پیدا کند، خدا

کارهای مختلف می کند ۱- مثلاً می گوید: **وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا** (احزاب: ۱۶)؛ اصلاً شما مگر چه چیزی را دارید از دست می دهید؟ یک لحظه فکر کن که این دنیا با تمام بالا و پائینش هیچ چیز نیست! ۲- یک کار دیگر خدا این است که می گوید: **قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا** (توبه: ۵۱)؛ اینها در تقدیر آدم بوده، ولی قبول است که باید آدم این اعتقاد را داشته باشد تا این حرکت **ارزش دینی** داشته باشد. وگرنه کسی می تواند همین کارها را بکند با فیلم راز مثلاً! یا با یک روحیه‌ی متهورانه عجیب و غریب! اما تنها چیزی که در مجموعه و **منظومه دینی** ما هست این نیست که شما تدبیر در مشیت بکن! فقط تدبیر نیست. این هست. اما هزار تا معادله دیگر هم هست. کسی باید واقعاً چک بکشد و به خدا بگوید: پاس کن! تو به من گفתי چک بکش! کار خداپسندانه بود، نیت هم کردیم، **نیت و عمل** هم در حد خودم! این چک من! اگر می خواهی خدایی کنی پاس کن این چک را! چه قدر این طوری می شود چک های بی محل کشید! و خدا پاس می کند همه را! بدون معادله! در حالی که تدبیر در معیشت اقتصادی اقتضا نمی کند که شما ده میلیون و صد میلیون چک بکشی، اما اگر بگویی خدایا من این را به خاطر قرآنت کردم، پاس کن! آن وقت شما آن جاست که می فهمید آدمها هیچ کاره اند! بعد ارادتتان به آدمها از بین می رود. این خاصیت این روحیه است.

رضایت خدا نه رضایت مردم

(۶۲): **يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ؛** قسم می خورند که شما را راضی کنند **وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ** آن جاست که آدم دیگر دنبال رضایت مردم نیست. این احق هم این جا افعال تعیین است نه تفضیل. فرق افعال تعیین و افعال تفضیل این است که در این جا احق یعنی فقط خدا و رسول هستند که باید راضی شان کنی و دنبال جلب رضایتشان باشی و لاغیر. اصلاً نیازی نیست مردم را راضی کنی! ببینید یک وقت هست که شما دارید راجع به ادب صحبت می کنید. ادب یک **قاعده بین المللی اسلام** است. بله داریم که که **أَحْسِنُ مُجَالَسَةَ مَنْ جَالَسَكَ وَلَوْ كَانَ يَهُودِيًّا؛** شما در مجالست باید مؤدب باشی. یهودی های آن موقع مثل صهیونیست های الان. اگر یک **صهیونیست** کنارت نشست که از این موجود بدتر نداریم ولی باید با او مؤدب برخورد کنی! ولی یک وقت

هست که ما تلاش می‌کنیم این آدم را از خودمان راضی کنیم. اصلاً این آدم چه کاره است که من تلاش می‌کنم راضی‌اش کنم؟ قلبش را به دست بیاورم. اصلاً مگر قلب آدم‌ها دست خودشان است که ما راضی‌شان کنیم؟ قلب مؤمن **بَيْنَ إِصْبَعَيْ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ** است. قلب مؤمن بین انگشتان خداست. علامه می‌گویند دلالت این روایت این است که قلب ظریف‌کاری دارد و مثل آهنگری نیست، مثل زرگری است. آهنگری دست لازم دارد اما زرگری انگشت لازم دارد؛ چون ظریف‌کاری است؛ یعنی خدا قلب را زرگری می‌کند.

ما چه حقی داریم که بخواهیم آدم‌ها را از خودمان راضی کنیم؟ اصلاً شما این‌طوری نگاه کن. کاری نداشته باش که همسرت، استادت، رفیقت را راضی کنی. شما خدا و رسول را راضی کن. این پروژه را درست انجام بده. خدا خودش بلد است چطور مردم را راضی بکند؛ علی‌اگر ساربان است بلد است شتر را کجا بخواباند. می‌بینید که ارادت آدم به آدم از بین می‌رود و ارادت آدم به خدا جلب می‌شود.

در معادلات عملی تان تأثیر غیب را بگذارید

سؤال: بحث این نیست که ما معادلات خدا را بدانیم بلکه بحث این است که حضرت حتی وقتی زره هم می‌پوشند با خدا معامله می‌کنند.

جواب: نمی‌خواهم بگویم که هر که زره می‌پوشد غیب را در نظر نمی‌گیرد، این‌ها قبول! ولی شما یک جا باید تأثیر فرایند **کمک‌های غیبی** و ایمان خودتان به غیب را در **عمل** باید بگذارید، نه توی **تئوری**.

ببینید ما توی تئوری کاملاً می‌توانیم اثبات کنیم خدا هست. راه کارها و امدادهایش هم هست تا آخر و شما دست به هیچ کار متکی به غیب نزنید! یعنی در **معادلات عمومی** مثل بقیه حرکت کنید طبق النعل بالنعل! فقه ما هم تحمل همه این چیزها را دارد. بدانید که هیچ‌کس با فقه نمی‌تواند تکلیف تعیین کند. اگر می‌خواهید جنگ کنید؛ مثلاً بگویید سلاح ما این قدر است، اسلحه آن‌ها هم این قدر، بعد بگویید آن‌جا که توان رزم نیست نمی‌جنگیم. می‌خواهیم صلح کنیم همین! می‌خواهیم زندگی کنیم همین! می‌خواهیم درس بخوانیم همین! یعنی همه زندگی‌مان را بر اساس معادلاتی بسته‌ایم که **معادلات الهی** در آن جایگاهی ندارد. این می‌شود فقط

اعتقادی که به عمل هیچ راهی ندارد! پس چطور خدا در عمل این جور اعتقادات را تذکر می‌دهد؟ و گفته شما چه کار داری تو برو بجنگ من هستم! می‌گوید: **وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أُغْيُنِكُمْ قَلِيلًا**؛ آن‌ها به چشم شما کم آمدند **وَيَقَلِّلُكُمْ فِي أُغْيُنِهِمْ**؛ و شما به چشم آن‌ها کم آمدید؛ برای این که **لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا** (انفال: ۴۴)؛ من می‌خواستم جنگ بدر راه بیفتد! همه این‌ها چشم‌بندی‌هایی بود که آن اتفاق بیفتد! پس در عمل دینی خودتان جایی برای معادلات خدا بگذارید. نگویید آن‌ها با ما فرق داشتند!

بعد شما حسابش را بکنید لذت قرار گرفتن توی چنین معادله‌ای را. چرا این ادبیات را انتخاب کرده‌اند! آیا فقط می‌خواهند با ما بحث علمی بکنند؟ که می‌گویند **الرِّزْقُ رِزْقَانِ طَالِبٌ وَمَطْلُوبٌ**؛ یک رزقی است که شما دنبال آن می‌روید و یک رزقی که او دنبال شما می‌آید. چرا چنین ادبیاتی را انتخاب کرده‌اند؟ که می‌گویند: **قَدْ تَكْفَلُ بِالرِّزْقِ وَ أَمْرْتُمْ بِالْعَمَلِ**؛ شما متکفل رزق نیستید شما بروید به دنبال عمل. عملتان را درست کنید، رزقتان می‌آید.^۲

عمل‌تان را درست کنید، رزق‌تان می‌آید

همان کسی که دارد روزی را می‌دهد، خودش بلد است. خود بچه که می‌آید روزی‌اش هم می‌آید. این تفکر برای شما یک **نظام فکری** دیگری می‌آورد. خیلی‌ها هستند چند سال است ازدواج کرده‌اند، ولی بچه نمی‌آورند. با این استدلال که ما خودمان هشتمان گرو نه‌مان است! این چه **فکر شرک آلودی** است؟ مگر تو می‌خواهی روزی بدهی؟ روزی بچه مال خودش است که تا به دنیا می‌آید شیر مادر می‌آید! بقیه چیزها هم می‌آید. این با خودش تفکری را می‌آورد که شما به غیب این عالم باور می‌کنید و این غیب عالم را در زندگی تأثیر می‌دهید. این تفکر آدم را بی‌پروا می‌کند. می‌تواند شما را دست به چک کند! چون همان کسی که گفته این تلاش را بکنید، خودش بیاید چک‌ها را پاس کند! و پشت سر هم پاس شده است! یعنی ممکن است شما به خاطر دینتان بالای ۲۰۰ میلیون چک بکشید و خدا پاس کند! آن وقت می‌فهمی که **وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**. این‌ها واقعاً در زندگی دنیا لذت‌بخش است. حیف است آدم توی این دنیا هفتادسال زندگی کند و این چشمه‌های خدا را نبیند و بشود

وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ (محمد: ۱۲)؛ یعنی مثل حیوانات دارد زندگی کند. نبیند که یک خدایی هست که واقعاً کمک می‌کند. اگر جایی نمی‌دهد هم سر جایش است و انسان مطمئن می‌شود که تقدیری هست و درست هم هست. اشتباه هم نشده! زده توی هدف، پس

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر!

حیف است که آدم در دنیا زندگی بکند و لذت تجربه خدا داشتن را نچشد! که پارتی آدم بشود خدا! و بگوید تو هر که را داری ما هم خدا داریم! ^۳

ما مشکل اقتصادی نداریم تبعیض اقتصادی داریم

(۳۰: ۰۰) ما شیعه‌ها می‌گوییم دو تا بچه کافیه، اما شعار یهودی‌ها: هر مادر هشت بچه! چرا؟ چون در راه خدا حرکت نمی‌کنیم! ما مشکل مان الان مشکل اقتصادی نیست، تبعیض اقتصادی است و گرنه پولی که توی مملکت دارد رد و بدل می‌شود، خیلی بیش از نیاز جامعه هست. تازه توی خانواده‌های متمول می‌بینید خیلی‌ها بچه‌دار نمی‌شوند! غربی‌ها یک غلطی کردند و حالا دارند می‌زنند تو سر خودشان و ما همان غلط را می‌خواهیم بکنیم! اگر این وضعیت فعلی پیش برود، شما بیست سی سال دیگر بیا ببین ترکیب جمعیت ما چه مدلی است؟ جمعیت پیر، کم و غیر کارآمد! بماند که اصلاً بحث تک فرزندی چه مشکلات عظیمی دارد توی جامعه ایجاد می‌کند و بچه‌های تک فرزند چقدر مشکل ساز هستند توی جامعه! پس شما یک جور دیگر فکر کن. برنامه‌ها را هم تبعیض‌آمیز نریز! و از این طرف کار را فقط نکنید یکسری کار دفتری! توسعه کار بدهید! نمی‌شود گفت و پافشاری کرد که دو بچه کافی است. بماند که قید همان دو بچه‌اش را هم زده‌اند! (۲۷: ۳۲)

بعد هم باید اعتقاد داشت به این که نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ (انعام: ۱۵۱)؛ خدا رزق آن‌ها را می‌دهد. رزق شما را هم می‌دهد. آدم به خاطر خدا بچه می‌آورد و می‌بیند که خدا روزی او را می‌دهد. بعد هم به جای این که تبلیغ دو تا بچه کافیه را بکنیم، این عروسی‌ها و زندگی‌های پر خرج را تخریب کنیم.

قلب دست خداست

(۶۲): **يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ**؛ خدا و رسول احق هستند که شما راضی‌شان کنید؛ یعنی فقط این‌ها را راضی کنید و بعد دقت‌های که قرآن دارد: **أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ** آمده نه «احق ان ترضوهما!» اولاً بحث رسول است؛ یعنی رسول را کنار خدا می‌گنجاند؛ چون این‌جا بحث‌های سیاسی است. توی این آیه ضمیر هاء **يُرْضَوْهُ** فقط به خدا برمی‌گردد. با آن که خدا و رسول دو نفرند، داریم یرضوه، نه یرضوهما. این آیه را به دست ادیب بدهی می‌گوید یعنی: «الله احق ان یرضوه و الرسول احق ان یرضوه» و آیه تحمل این معنا را دارد. اما حکیم قرآن‌شناس می‌گوید: هیچ موقع خدا با کسی جمع نمی‌شود! خدا فقط خداست. شما هم اگر رسول را می‌خواهی راضی بکنی چون رضایت رسول رضایت خداست. تو اگر حق داری رسول را راضی بکنی به خاطر این است که قلب رسول قلبی است که اگر راضی بشود، خدا راضی شده. قلب رسول این‌گونه است. کسی که قلبش دست خداست همین‌جوری است. روایاتی از ائمه است که از آن‌ها می‌پرسند که شما از کجا می‌فهمید خدا چه می‌خواهد؟ می‌گویند حالتی که در دل ما ایجاد می‌شود، می‌فهمیم که خدا می‌خواهد. توی جامعه کبیره می‌خوانیم که قلوب اوعیه مشیت خداست. **ظرف مشیت الهی** است و بعد هم الاقرب فالاقرب همین اتفاق می‌افتد. آن‌جاست که داریم **وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** (تغابن: ۱)؛ هدایت را خدا روی قلب انجام می‌دهد. کسی که مؤمن است، اگر چیزی به دلش خطور کرد، آن‌جا یک مشیت‌اللهی وجود دارد. اگر از چیزی خوشش نیامد یک مشیت‌اللهی وجود دارد. این مال قلبی است که دم در قلبش نشسته و ورودی و خروجی قلبش را نظارت کرده، نه کسی که چشمش بد می‌رود، گوشش بد می‌شنود. هزارتا فکر می‌کند! او که **يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ** (غافر: ۱۹)؛ کسی که چشم‌های خائن را می‌شناسد و آن‌چه در دل مخفی است می‌شناسد، او می‌داند که آدم چه تفکراتی دارد، چه جور می‌بیند و چه جور گوش می‌کند! قلبی که هر هزل و شوخی را از سر تا ته گوش می‌کند و هر چیزی را می‌بیند که این قلب نیست!

اما قلب رفته رفته می‌تواند بشود اوعیه مشیت خدا. این همان وعده الهی است که **وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** خدا قلبش را هدایت می‌کند؛ رفته رفته آدم می‌تواند به جایی برسد که تمام **خطورات قلبی** برایش کد باشد! الان

خوشم آمد یا خوشم نیامد. این آیه شبیه آیه معروف سوره انفال را که آیه ۲۴ است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.**

دارد که **إِذَا دَعَاكُمْ، نه «اذا دعواکم»** خدا و رسول که با هم جمع نمی‌شوند! کسی با تصویر خودش جمع نمی‌شود که کسی جلوی آینه بایستد بگوید: ما شدیم دو نفر! عالم هم که آینه خداست و بعد هم دارد دعاکم یعنی وقتی رسول هم می‌خواند، خدا دارد می‌خواند. در یک نظام الاقرب فالاقرب ممکن است کسی بخواند که آن خواندن حساب و کتاب دارد. این‌ها مسائل کلامی است که بحث تشکیک و ذو مراتب بودن را تحمل می‌کند. پس سعی نکنید کسی را از خودتان راضی کنید. این چه توقع بی‌جایی است که تو از من راضی بشو! یا یک کاری کنیم که مردم از دست ما راضی باشند دل مردم که دست خودشان نیست. دل مردم دست کس دیگری است. البته ادب سر جای خودش و آدم باید با آدم‌ها مؤدب برخورد کند.

منافقین زیاد قسم می‌خورند

این‌که در صفات منافقین داریم این‌ها زیاد قسم می‌خورند. این‌ها حلاّف و کثیرالحلف هستند. بابا زندگیّت با بکن! اینقدر قسم نخور! این است که داریم: **وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ.** مال همین جماعت است. که می‌گوید از این آدم‌های پرقسم اطاعت نکن! این کسی که دائم دارد قسم می‌خورد، معلوم است که ریگی به کفش دارد.

وحشت منافقین

(۶۳): **أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُخَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا؛** کسانی که با خدا و رسول محاده می‌کنند؛ یعنی حدودشان را از حدود خدا و رسول جدا می‌کنند. در حد خدا و رسول نمی‌روند حرکت کنند. برای خودشان یک حدودی دارند. در حدود خودشان می‌روند. **فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا.** چون که جهنم و بهشت ذو مراتب است؛ لذا راجع به احکام می‌گویند: **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** (بقره: ۲۲۹)، کافرون، فاسقون؛ شما **حد گذاری** نکنید توی حد خدا حرکت کنید! نگو خدا این را می‌گوید من هم این را می‌گویم! همان که خدا گفته همان را بگو! مگر چقدر عقل ما به این عالم می‌رسد؟ همان

قدر که خدا حرف زده، شما هم همان قدر حرف بزن! پس کسی که با خدا محاده می‌کند؛ یعنی حدودگذاری می‌کند. این‌ها **حدود الهی** است، از این حدود نگذرید. **فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳).**

(۶۴): يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ. یک نکته ای که در کار منافقین دیده می‌شود، همین وحشت‌هاست. جریان منافقین سوره توبه، مربوط به مقطعی از تاریخ است که این‌ها رسماً تبدیل شده‌اند به یک گروه و لذا این که در آیات بعد داریم **الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ (۶۷)**. وقتی قرآن این جوری صحبت می‌کند؛ یعنی این‌ها جمع شدند و دارند **کار تشکیلاتی** می‌کنند و رسماً یک گروه هستند. نه یک عده که فی قلوبهم مرض و دارند کاری می‌کنند! چون که خدا این کینه‌ها را اخراج می‌کند، مطمئن باشید آن کینه‌ها، آن **عدم تثبیت‌های اعتقادی** در نقاطی خودش را بروز می‌دهد. این‌ها همدیگر را پیدا می‌کنند **بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ**، نه **بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ!** نه آن جوری که مؤمنان اولیاء هم هستند که آیات بعد دارد که البته (۳۱: ۴۴) راجع به مؤمنان داریم **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (۷۱)**. و درباره منافقین داریم **بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ** چرا؟ این همان دیدگاه توحیدی است که فقط و فقط در ضمن ایمان است که ولایت‌ها و محبت‌های واقعی شکل می‌گیرد و گرنه می‌شود کار تشکیلاتی کرد که می‌شود: **تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى (حشر: ۱۴)**؛ یعنی با قلب‌های متفرق می‌شود کارهای تشکیلاتی کرد؛ یعنی با نفاق می‌شود جمع شد، اما نمی‌شود **رابطه‌های ولائی** برقرار کرد که توده جامعه‌شان ولائی و رفیق بشود! محبت‌های واقعی فقط در راستای پیوند با دین شکل می‌گیرد. فرح و شادی هم همین جوری شکل نمی‌گیرد! (۴: ۴۶)

به هر حال در کار منافقین حذر زیاد است. ترس زیاد است. به دلیل این که **مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ (نساء: ۱۴۳)**. بعد هم ممکن است دست به کارهایی بزنند برخلاف **نظام اسلامی**، در حالی که اعتقاد دارند پیغمبر می‌تواند دستشان را رو کند؛ چون صرفاً کافر که نیستند! چون می‌دانند که ممکن است پیغمبر و خدا یکپو این‌ها را بیرون بریزد! لذا این‌ها با این که دست به کارهایی می‌زنند می‌ترسند! (۴۵: ۴۶)

(۶۴): يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ؛ می ترسند آن حرف‌هایی را که

می خواهند عملیاتی بکنند، خدا ماجرای این‌ها را لو بدهد! چون که می دانند که خدا از دستش برمی آید که این

کارها را بکند. پیغمبر هم آن حرف‌ها را می داند، منتها مدل کار پیغمبر فرق می کند. (۱۳: ۴۷)

مدل برخورد خدا و رسول با منافقان

یک جا می گوید قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ (۶۶)؛ این‌ها را داخل مؤمنین قلمداد می کند و می گوید: شما کافرید و

این کافر هم منظور نه آن کافرایی هستند که در **گروه‌بندی سیاسی** قرآن آمده است! و آن روایت **ارتد الناس**

ثلاثة این ارتداد **ارتداد فقهی** نیست، در این روایت منظور از ارتداد در مسائل دینی و ایمانی است؛ یعنی ایمان

این‌ها ول شد و این جا می گوید: این‌ها کافرند؛ یعنی ایمانشان رها شد و لذا می گوید: بعد از این که مؤمن بودید

شدید کافر!

یعنی شما الان هم جزء بدنه جامعه مؤمنین هستید و کفر ورزیده‌اید. خدا نمی گوید: كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ، بلکه

می گوید: وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ (توبه: ۷۴)؛ چون که خدا که با این‌ها تعارف ندارد، آن رهبر جامعه است که باید روی

ظواهر قضاوت کند، لذا پیامبر می گوید: ایمان، و خدا می گوید: اسلام! وقتی جمله از طرف خدا گفته می شود،

خدا می گوید: اصلاً شما مسلمان نیستید. شما یک اسلامی آورده بودید و اسلامتان هم ظاهری بود.

خدا و رسول هر کدام برخورد مناسب دارند. می پرسند که پیغمبر با منافقین چه جور برخورد می کرد؟ پیغمبر

یک جور و خدا جور دیگر و دستوری هم که به جامعه ایمانی در برخورد با این‌ها داده می شود جور دیگری است.

لذا آن جا خدا به پیغمبر دستور می دهد:

تفاوت مدل جهاد با کفار و با منافقین

(۴۹: ۱۵) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ (تحریم: ۹)؛ حالا که این‌ها کارشان در حد

گروه‌بندی شد و گروه شدند، بحث جهاد با این‌هاست، منتها **جهاد با کفار و منافقین** هر کدام ویژگی‌های

خودشان را دارند؛ مثلاً با منافقین که نمی شود جنگ شمشیر با شمشیر کرد! جهاد با منافقین و غلظت نسبت به

آن‌ها مدل خودش را دارد. توی همین آیات هم نوع برخورد با منافقین را داریم. آیات تا این جا می‌رسد که عذر این‌ها را هم نپذیر! اصلاً هم کوتاه آمدن نداریم. این طور نیست که بگوییم: حالا که همه چیز گذشت، حالا نوبت جذب است! کجا خدا با ائمه کفر چنین برخوردی کرده! بله! **إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً**. اگر از یک عده بگذریم، از یک عده نمی‌گذریم! این هم بحث عفو روز قیامت نیست. بستر آیه، بستر برخوردهای سیاسی است. یک عده هستند سیاهی لشکر نفاق هستند. می‌شود آن‌ها را عفو و صفح و جذب کرد، اما یک عده ائمه کفر هستند توی این جریان. به این‌ها فشار وارد کن! نسبت به این‌ها دیگر باید سختگیری بشود **جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ**. (۲۷: ۵۱)

هدف منافقین براندازی رهبری است

(۶۵): **وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ***

برای منافقین یکسری خصوصیات گفتند و این جریان متعلق به تئوری این‌ها برای براندازی فیزیکی رهبر است. چون که آن موقع باید براندازی فیزیکی می‌کردند. جزء خصوصیت منافقین براندازی رهبر، یا از حیثیت انداختن رهبر است. این‌ها این تئوری را جلو برده بودند که در عقبه و گردنه‌های تبوک، وقتی به پیغمبر خبر رسید، از آن‌ها پرسیدند که چه کار می‌کردید؟ گفتند **إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ (۶۵)**؛ داشتیم شوخی می‌کردیم! در حالی که قصد کشتن پیامبر را داشتند. (۲۰: ۵۲)

منافق ترسش را پشت تمسخر پنهان می‌کند

یکی از ویژگی‌های منافقین که مکرر از آن یاد می‌شود استهزاء است؛ یعنی مسخره کردن و مسخره‌بازی درآوردن و این که علی القاعده این حذرها و ترس‌ها باید در ذات منافق باشد؛ چون منافق آدم تثبیت نشده است. این‌ها **مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَلاءِ وَلَا إِلَى هُوَلاءِ** (نساء: ۱۴۳) هستند. طبیعتاً این آدم باید ترس و وحشت‌هایی داشته باشد. این جریان فرق دارد با جریان **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا** (فصلت: ۳۰). تثبیت ملکی با جریان منافق فرق دارد، خوب این ترس‌ها گاهی اوقات به صورت استهزاء بروز

می‌کند؛ یعنی از رفتارهای سیاسی رهبری و اگر هم می‌گویم **استهزای رهبری** برای این که این‌ها فقط هدفشان رهبری پیغمبر است و نه چیز دیگر! وقتی از **تصمیم‌های رهبری** می‌ترسد، جوری حرف می‌زند که **وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ (منافقون: ۴)** جوری حرف می‌زند که تو به حرفش گوش بدهی. بعد هم حرف منطقی شنیدنی می‌رود در قالب استهزاء در **مجله** و به صورت **کاریکاتور** در می‌آید!

(۶۴): **يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَؤُاْ فِيهَا تَرَسُوا** در هر حال این‌ها ترس دارند. وقتی می‌ترسند، آن وقت نوع ادبیاتی که ارائه می‌کنند این ترس را می‌پوشاند. **قُلِ اسْتَهْزَؤُاْ بَگُو** هر قدر می‌خواهید مسخره کنید. **إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ**؛ آن چه از شما می‌ترسیدید خدا رو می‌کند.

کشف دوران مفقوده تاریخی از قرآن

ببینید آیات ابتدایی سوره بقره را. وقتی در آن جا بحث منافقین را می‌کند هنوز پروسه تشکیل منافقین است باز از همین ویژگی‌های منافقین می‌گوید. این که ما در سوره انفال و بقره جریان منافقین داریم که مال اول مدینه است و ما از این جا هم منافق داشته‌ایم، اما این‌ها توی **تاریخ اسلام** نیست. این‌ها حرف‌های بکر قرآن در تاریخ اسلام است. توی تاریخ اسلام از بعد از جنگ اُحُد به جریان نفاق اشاره می‌شود، و قائلند که مگر در میان بدریون هم منافق داریم؟! در حالی که این آیات مال اوایل مدینه هست؛ یعنی از بدو تشکیل حکومت اسلامی توی مدینه منافق بوده است.

در ابتدای سوره بقره دارد: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)**؛ یک عده در بدنه جامعه هستند و ابراز ایمان می‌کنند اما واقعاً مؤمن نیستند. این‌ها با مبانی پیش نیامدند **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)** می‌گویند ما **اهل اصلاحات** هستیم! این جور آدم‌ها واقعاً خودشان را اهل اصلاح می‌دانند؛ **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)**؛ کجا شما اهل اصلاح هستید؟ **وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴)**؛ سرمایه این‌ها مسخره کردن است.

ادبیات مؤمنانه منافق

(۵۰: ۵۶) بعد هم مثال‌هایی می‌زند که حذر و ترس منافقین را نشان بدهد که درست است که در زندگی و مدل تفکر این‌ها برق‌های جهنده‌ای وجود دارد، ولی واقعاً حرکتشان در ظلمات است. برق‌هایی که چیزی نمی‌افزاید به او مگر هولناکی! یعنی یک کافر محض اتفاقاً هم خودش راحت‌تر است، هم جامعه‌اش راحت‌تر است، اما یک منافق هم خودش ناراحت است، خدا هم راجع به او در سوره منافقون وقتی می‌خواهد دشمنانش را یاد کند؛ چون **تشخیص دشمن** برای جامعه خیلی سخت است، و چون منافق به مراتب بدتر از کافر کار می‌کند و جاسوسی است که بلندگوی داخلی طرز تفکر کافر است، حرف کفار را با مبانی و منطق نزدیک به جامعه ایمانی می‌گوید. **وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ (توبه: ۴۷)**. در انتهای مدینه یک عده هستند که دشمن واقعی همین‌ها هستند داریم که **هُمُ الْعَدُوُّ (منافقون: ۴)**. این نوع بیان افاده حصر می‌کند. اگر می‌خواهی دشمن‌شناس بشوی، **هُمُ الْعَدُوُّ فاحذرهم** دشمن دقیقاً همین‌ها هستند. از این‌ها بترس! (۵۱: ۵۸) چون آن **طرز تفکر** کفار برای جامعه ایمانی لو رفته و اصلاً مهم نیست، ولی طرز **تفکر منافقانه** و لرزه‌ای که این‌ها در جامعه می‌اندازند و صدمه‌ای که این‌ها به جامعه می‌زنند، به مراتب بیشتر از صدمه کفار است. **لِذَا إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (نساء: ۱۴۵)**؛ یعنی این‌ها اگر به جناح‌بندی و گروه‌بندی تبدیل بشود و شروع کنند به **تئوری سازی**، می‌بینید همین جریان می‌آید مدینه را می‌گیرد، فتنه‌ها را بپا می‌کند و مستقر می‌شود و با همین ادبیات مؤمنانه مسلط می‌شوند به جامعه، لذا آن کسانی که نسبت به جریان منافقین خودشان را بلا تکلیف می‌دانند ... و این‌ها می‌آیند عذر بخواهند اما **لَا تَعْتَذِرُوا (۶۶)**؛ اصلاً عذرتان قبول نیست. چگونه یک مملکت را به آشوب می‌کشید و بعد عذر می‌آوردید؟ ما چنین عذرهایی را قبول نمی‌کنیم. نسبت به این تفکر باید سخت‌گیری بشود و اگر از یک عده بگذریم از یک عده دیگر که نمی‌گذریم! (۴۴: ۰۰: ۰۱)

در مثال‌هایی که در آیه‌های بعد می‌آید حذر و ترس این‌ها معلوم است. **مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ؛ آتش روشن می‌کند اما تا می‌آید دورش روشن شود **ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ**؛ خدا نورشان را می‌برد **وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷)**؛ و آن وقت در ظلماتی آن‌ها را رها می‌کند **صَمَّ بَكُمْ عُمَىٰ فَهَمَّ لَنَا****

يَرْجِعُونَ (۱۸)؛ اسم این‌ها را می‌گذارند صَمُّ بَكْمٌ صم و بکم که در سوره می‌فرماید إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ
الْبَكْمُ الَّذِينَ لَا يَغْفِلُونَ (انفال: ۲۲)؛ بدترین جنبنندگان همین صم و بکم‌ها هستند.

حرکت منافق در تاریکی است

یا این که كَصِيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ؛ یا مثل رگبار و تندباران‌های آسمانی که فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ
أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ؛ چون که برقش هم هولناک است وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (بقره: ۱۹)
يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ می‌آید این برق چشم‌های این‌ها را برباید كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ؛ هر موقع این
روشن می‌شود این دو قدم جلو می‌رود وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا؛ خاموش می‌شود، می‌ایستد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ
بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰). این می‌شود ویژگی تفکری که در آن برق هست و گاهی
نورانیتهی هست ولی محیط محیط **ظلمانی** است. اصلاً برق مال محیط‌های ظلمانی است! که تا یک حدی را
روشن می‌کند و باز نیست.

باز دوباره ببینید وضعیت روز قیامت این‌ها را؛ سوره حدید، آیه ۱۲: يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ رُوزِي رَا
می‌بینی در قیامت (ماجراهای قامت گدی است از ماجراهای دنیا که در دنیا به ظاهر چیزی نیست، اما می‌بینی
در قیامت ظاهر می‌شود. در قیامت جهنمی‌ها راه جهنم را گم می‌کنند!) يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ؛ نور
مؤمن‌ها پیشاپیش خودشان حرکت می‌کند. بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) این حکایت مؤمنین است. اما يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ. قرآن با تعبیر منافقین و منافقات
می‌خواهد نظام تشکیلاتی را بگوید نه آدم‌های ضعیف‌الایمان را که به ویژگی مؤمنان که یؤمنون بالغیب است
ایمان ندارد. این عبارات منافقین، منافقات، مال تجمع‌های جامعه‌گون منافقان است؛ یعنی تقریباً گروه‌های
شناخته‌شده شده‌اند.

این را بارها گفته‌ایم که یک موقع صرفاً فی قلوبهم مرض است و یک موقع رفته رفته منافق است؛ یعنی
تشکیلات دارد. و تفکر همین جووری دارد رشد پیدا می‌کند. که در سوره احزاب دارد که وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ

وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)؛ در جنگ احزاب که کم آوردند وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (احزاب: ۱۰) در آن جا یک عده تبدیل می شوند به منافقان و یک عده می شوند فی قلوبهم مرض و بعد فی قلوبهم مرض می شوند پیاده نظام جریان منافقین و ائمه کفر. این فی قلوبهم مرض در احزاب همان کسانی بودند که در سوره بقره داشتند تشکیل می شدند! که در سوره بقره بود: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا.**

منافق در جامعه مانند نفس در بدن است

خلاصه این که به آن ها می گویند **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ؛** می بینید این وسط به منافقین و منافقات گیر داد؛ چون این طرز تفکر در جامعه از همه پلیدتر است. اگر بخواهم تشبیه کنم حکایت نفس می ماند در بدن اما حکایت کفار حکایت شیطان است که شیطان اگر نفس قابل پذیرش نباشد حرفش قابل پذیرش نیست و اگر حرف شیطان در داخل بلندگو پیدا نکند، این حرف هیچ تأثیری ندارد. این که می گویند: **أَعْدَى عَدُوِكَ نَفْسِكَ الذِّي بَيْنَ جَنْبَيْكَ؛** که این نفس **دشمن ترین دشمن** است. حکایت منافق هم مثل نفس در بدن است که باید شیطان بیرونی حرفی بزند، نفس بپذیرد و قبول کند و این را زمزمه کند تا آدم قبول بکند و گرنه شیطان مثل سمی است که شما در جیبتان بریزید، اثری ندارد! پس **هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ.**

برای آن دنیایتان نور ببرید! فهم را همه دارند

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِمْ مِنْ نُورِكُمْ؛ شما مهلت بده ما هم از نورتان استفاده کنیم **قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا** (منافقون: ۱۳)؛ اگر می توانید برگردید و نور را از دنیا بیاورید باید نور را از آن جا می آوردید! خوب در آن جا چشم همه باز می شود و کفار هم در آن جا می گویند: **رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا** (سجده: ۱۲)؛ ما فهمیدیم ولی این فهمیدن چه فایده ای دارد؟ باید آدم نور ببرد و الا فهم را که همه می فهمند. همه چشمانشان باز می شود! این هم با این آیات منافات ندارد که **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى** (اسراء: ۷۲)؛ چون آن جا چشمش باز می شود ولی باز هم نمی فهمد؛ برای همین قرآن گزارش می دهد از بیانات کفرآمیز طرف در جهنم! چرا؟ چون جهنم هم یک تذکر بزرگ است. مگر این جا کسی متذکر می شود؟ باز هم همان

کارهای قلبی را می‌کند و همان کارها را می‌کند. می‌گوید رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا؛ ما جهنم را تجربه کردیم ولی به ملائکه جهنم می‌گویند: بروید به خدایتان، نه خدای ما! بگویید ما را از بین ببرد ما این جا بیچاره شدیم. فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ؛ یک دیوار می‌خورد بین این‌ها لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (منافقون: ۱۳)؛ دری دارد که این طرف در عذاب و آن طرفش را بهشتیان دارند می‌بوسند که ای جهنم ما از ترس تو به بهشت آمدیم.

یا رب بلا بگردان!^۴

. ببینید در همین آیه **وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ** (بقره: ۲۵۱)، با این که آیه مربوط به دفاع و جنگ است، اما در *وسائل الشیعه*، ج ۱: ص ۲۲۸ داریم که: **إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ مَنْ يُصَلِّي مِنْ شَيْعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُصَلِّي مِنْ شَيْعَتِنَا؛** خدا به واسطه آن که نماز می‌خواند **دفع بلا** می‌کند از آن‌ها که نماز نمی‌خوانند؛ یعنی بسیاری از گناهکارها دارند زندگی می‌کنند به برکت همین هیئت‌ها و مجالس **وَلَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الصَّلَاةِ لَهَلَكُوا؛** اگر همه اجماع بکنند که نماز نخوانند، امت هلاک می‌شود. این‌ها **معرفت ناب دینی** است. **وَإِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ يَمَنَ يُزَكِّي مِنْ شَيْعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُزَكِّي مِنْ شَيْعَتِنَا وَلَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الزَّكَاةِ لَهَلَكُوا وَإِنَّ اللَّهَ لَمِنَ مَنْ يَحِجُّ مِنْ شَيْعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَحِجُّ مِنْ شَيْعَتِنَا وَلَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الْحَجِّ لَهَلَكُوا؛** وَهُوَ قَوْلُهُ (این کارهای ناب اهل بیت است در تفسیر قرآن) **وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ؛** اگر یک عده از یک عده چیزی را دفع نمی‌کردند زمین فاسد می‌شد! یعنی یک عده هستند که این‌ها بلاگردان یک عده دیگرند. الان علما شروع کردند به مجلس برگزار کردن و **تضرع و استغاثه** که این اتفاق نیفتد.

پس اگر یک عده شروع کنند به استغفار تضرع و استغفار که داریم که **فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا** (انعام: ۴۳)؛

چرا وقتی عذاب ما می‌آید تضرع نمی‌کنید؟^۵

در *کافی*، ج ۲: ص ۴۸۱ در باب البكاء روایت داریم: **مَا مِنْ شَيْءٍ أَلَا وَلَهُ كَيْلٌ وَوَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعُ؛** هیچ چیزی نیست که اندازه و قیمتی دارد مگر اشک. **فَإِنَّ الْقَطْرَةَ تُطْفِئُ بِخَارًا مِنَ النَّارِ؛** یک قطره‌اش دریایی از آتش را خاموش می‌کند. **وَإِذَا أَعَزَّتْ الْعَيْنُ مَاءَهَا؛** وقتی اشک کاسه چشم را پر می‌کند **لَمْ يُرْهِقْ وَجْهَهُ وَلَا ذَلَّهْ؛** هیچ

غبار و ذلتی بر چهره نمی‌نشیند **فَإِذَا فَاصَتْ**؛ وقتی راه بیفتد و پایین بیاید **حَرَمَهُ اللهُ عَلَى النَّارِ**؛ خدا آتش را بر آن چهره حرام می‌کند، **وَلَوْ أَنَّ بَاكِياً بَكَى فِي أُمَّةٍ لُرُجِمَ**؛ اگر یک نفر توی یک امت گریه کند بر آن امت رحم می‌شود.

صلوات!

۱. من خودم تجربه کرده‌ام، این چیزی است که چون خدا قسم خورده می‌توان قسم خورد که کسی اگر توی کار طلبگی‌اش به خاطر خدا شروع کند به درس خواندن، شروع کند به تبلیغ کردن، خدا لنگ نمی‌گذاردش؛ چون **وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** (منافقون: ۷)؛ خزائن آسمان و زمین مال اوست، یک خرده سر کیسه را شل می‌کند، لذا لنگ نمی‌گذاردت، البته خدا آن ثروت‌های عجیب و غریب را از روی لطفش نمی‌دهد؛ چون خیلی وقت‌ها آن ثروت‌های عجیب و غریب طرف را از بین می‌برد.

۲. من در بحث تعداد بچه بدون اغراض سیاسی حرف آقای احمدی‌نژاد و این تفکر را پسندیدم. رئیس جمهور کارش تدبیر معمولی است و این حرف را باید آخوندها بگویند. در بحث تعداد بچه گفت: «مگر ما روزی بچه را می‌دهیم؟ که فکر کنیم چند تا بچه کافی است؟!»

۳. سؤال: پس این مشکلات جمعیتی که ما داشتیم و این قدر پیک جمعیتی بالا رفت و مشکلات مسکن و اشتغال و ... نسل حاضر؛ با این وجود آیا این نظر قابل توصیه است؟

جواب: می‌دانید که الان این یکی از دغدغه‌های دنیا است. چرا اینقدر مهاجر و پناهنده می‌پذیرند؟ چون نسل خودشان توی غرب دارد پیر می‌شود. هی هم می‌خواهند حمایت کنند اما دیگر کسی در غرب با اندیشه‌های «بچه دردسر است» و بحث‌های فمینیستی، بچه‌دار نمی‌شود، آن تبلیغات تأثیر کرده که حتی بچه متدین ما هم بچه‌دار نمی‌شود! در مسافرت‌های جهادی که ما می‌رویم در این مناطق مرزی ترکیب شیعه - سنی است. شیعیان باورشان شده که دو تا بچه کافی است، آن‌هم در یک دهات! اما سنی‌ها زاد و ولد کرده‌اند و ترکیب نظام جمعیتی منطقه را به هم زده‌اند و با قوانین جمهوری اسلامی مرزها افتاده دست اهل تسنن!

۴. یک بحث هم در باب فرمایش آقای خوش‌وقت که همه را ترسانده. این‌که فرموده‌اند تا قبل ماه رمضان زلزله تهران مقدر است. اولاً داریم که بداء ممکن است اتفاق بیفتد، ولی داریم که **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ**؛ مادامی که استغفار باشد و توجه باشد، عذاب دور می‌شود. می‌شود شد بلاگردان تهران.

۵. (سؤال) بالاخره وظیفه ما این است که دفع کنیم. اگر مقدمه ظهور است که هر چه بادا بادا! البته ما می‌خواهیم نباشد! اما اگر مقدمات نیستند و چنانچه آقایان می‌فرمایند به خاطر فساد تهران است. اگر امر به معروف و نهی از منکر را رها کنیم همین می‌شود دیگر. به هر جهت یک عالمی خبر می‌دهد که مقدر شده استغفار و تضرع وظیفه ماست. به مردم هم باید گفت: آقا استغفار کنید! اگر در لوح محو و اثبات خدا باشد مرتفع می‌شود، اما اگر در لوح محفوظ باشد، نه! چون نمی‌دانیم که در کدام لوح است وظیفه‌مان استغفار است.